اصطلاح قاری و مقری

«و القارئون: ابن عباس، و عبد اللّٰه بن السائب»؛ این دو نفر را می‌گویند که جزء صغار الصحابه هستند. کبار الصحابه سنشان بالا است. صغار صحابه یعنی چه؟ یعنی آن هایی که وقت شهادت پیامبر خدا زیر ده سال بودند. یا حدود ده سال. مثلاً در مورد ابن عباس سیزده سال گفته شده. شاید ابنزبیر هفت ساله بود. مسور بن مخرمه هم هفت ساله بود. همان شخصی که روایت بضعه را نقل می‌کند و بعد می‌گوید من حاضر بودم.

«و القارئون: ابن عباس»؛ یعنی اینها دیگر محضر حضرت اقراء ندیده بودند. سائرین مقری آنها بودند.

«و عبد اللّٰه بن السائب»؛ استاد عبد الله بن کثیر است. ابن کثیری که از قراء سبعه است. مقری او این است.

شاگرد: ...

استاد: حفص چند طریق دارد؟ در تیسیر و ... دو طریق دارد. نهایتش سه طریق است که در النشر چهار تا می‌شود. اما وقتی جمیع کتب را می‌بینید خود حفص شانزده طریق دارد. عاصم سی طریق دارد. باز هم اگر توسعه بدهید شانزده طریق او به سی طریقی که استادش عاصم دارد می‌رسد. یعنی الآن یکی از اساتید ابن کثیر را می گویند. وقتی صحبت عبد الله بن کثیر شد مواردی را می‌گویم. مطالبی را در مورد ابن کثیر عرض می‌کنم.

شاگرد: اصطلاح قاری و مقری که در اینجا آمده رایج است؟

استاد: اصلاً این اصطلاح بوده. آقای شیخ فضلی تعبیری «اخال» دارند. می‌گویند در مدینه محلی بوده که به آن شاید محل القراء می‌گفتند. ایشان می‌گوید به نظر من بعد از اینکه جا گرفت، اسم آن را گذاشتند. ولی اصل تسمیه مقری برای جناب مصعب بن عمیر بود.

کما اینکه حدیثی که دیروز خواندم در خرائج هم هست. به این صورت بود «مغنِ خیاط». در خود خرائج هست. این معلوم باشد. «مر برجل يخيط و هو يغني[1]»؛ یعنی شبیه خود ازاذان که می‌گفت داشتم زمزمه می‌کردم، حضرت خیاطی را دیدند که آواز می‌خواند. به او فرمودند چرا آواز می‌خوانی؟ قرآن بخوان. گفت بلد نیستم. او هم از کسانی که است که در صفحه انواع تعلیم قرآن کریم سائر مواردش را گذاشته‌اند. نگاه کنید. از خرائج و چند کتاب دیگر آمده است. دیروز من از الصراط المستقیم بیاضی ای نباطی خواندم. در آن جا به این صورت بود: «مغن خیاط». «و هو یغنی» هم که روشن است که لفظهای متعددی دارد.

شاگرد: اصطلاح مقری و قاری در اینجا به چه معنا است؟

استاد: اولین جایی که گفته شد به مصعب بن عمیر بود. چون حضرت او را برای اقراء فرستاده بودند. هنوز حضرت به مدینه تشریف نیاورده بودند. مصعب وارد شد -نمیدانم زندگی نامه ایشان را خوانده ای نه- خیلی عجیب است. سوره فصلت را خواند. حاج آقا مکرر می‌فرمودند. یک موقع کسی

است که همینطوری میگوید و یک موقع امثال کسانی مثل حاج آقا مکرر میگفتند. میفرمودند به نظر من یکی از اختصاصات قرآن که در ردیف تحدی ذکر میکردند، جاذبیت قرآن است. این جاذبیت سر جایش معلوم میشود. نه اینکه در هر شرائطی باشد. سرجایش معلوم میشود که این اکسیر چه کاری ازش بر میآید. لذا مصعب میگوید همین که من سوره فصلت را خواندم، شاید قسم هم در آن بود، قسم میخورد همین که قرائت من تمام شد در چهره سعد بن معاذ نور اسلام را دیدم. دیدم چهره ای که آمده بود دعوا کند و بگوید چرا مردم را گمراه میکنی، تغییری کرد. او دیگر انسان قبلی نیست. یک قرائت مصعب کار را تمام کرد. مقری او بود. اول من سمی مقری او بود.

شاگرد: معنای مقری و قاری در اینجا چیست؟

استاد: مقری یعنی صحابه‌ای که بعد از حضرت شاگرد داشتند. مقری اصل است که شاگرد دارد. قاری یعنی از آنها یاد گرفته و مقری ِبا واسطه است.

شاگرد: من بهغیراز این معنا هم خیلی دیدهام.

استاد: بله، اصطلاح اعم آن به کار میرود. هر استادی که اقراء بکند به او مقری میگویند. اما اینجا که مقرئون میگوییم، الاشیاء تعرف بمقابلاتها. مقابلش ابن عباس است. او هم صحابی است اما صحابی قاری است. یعنی مقری او خود رسول الله نبوده اند. به خلاف آن صحابه که وقتی مقری بودند، مقری آنها خود حضرت بودند.

شاگرد۲: به دسته بعدی هم مقری گفته میشود؟

استاد: گفته میشود. فراوان گفته میشود. مقری بهمعنای عام. خود ابن عباس مقری است.

من یک جا دیدم که عبد الرحمان بن عوف میگوید ما نزد ابن عباس جلسه اقراء داشتیم. او جوان بود. ابن عوف پیر مرد بود. اما آنها بلد نبودند ولی او خوش فهم بود و بلد بود. یادم نیست که در صحیح بخاری[2] بود یا نه، در یکی از روایات حسابی نزد اهلسنت است؛ وقتی ابن عوف میخواهد قضیه را بگوید میگوید «کنت عند ابن عباس استقرئه». شاید در آن جایی است که میگوید در حج بودیم و به گوش خلیفه دوم رسید که زبیر گفته «لان مات عمر بایعنا علیا». دیگر آتش گرفت. گفت الآن می روم و با خطبه ای کار همه آنها را میسازم. عبد الرحمان بن عوف میگوید دیدیم الآن است که خلیفه کار را خراب کند. رفتیم و او را آرام کردیم. گفتیم الآن حج است. حرف تو را بر میدارند و کل جهان اسلام پخش میکنند. دیگر به او حالی کردیم که الآن صلاح نیست. میگوید ساکت شد و گفت پس در اولین خطبه‌ای که در مدینه خواندم میگویم. گفتیم بله، مدینه اهل حل و عقد هستند، پخته اند، تاب و تحمل خیلی از حرفها را دارند. آن جا بگو. بعد آمد و صحبت کرد. به نظرم میگوید نشسته بودیم و استقرء ابن عباس. وارد شد و به منبر رفت. «ان بیعة ابی بکر کانت فلتة» را در همین خطبه خواند. حالا ببینید اگر در حج این مضامینی را که در این خطبه خواند، را خوانده بود، در کل جهان اسلام پخش میشد. ابن عوف کامل این را میفهمید و این که چطور باید او را ساکت کند.

«و أبو هريرة و هم تلامذة ابی ّمام عدا ابن عباس فإنّه قرأ علی زيد أيضاً»؛ اینها قارئون از صحابه بودند.

---

[1]الخرائج و الجرائح، ج۱، ص: ۱۷۴

[2]صحيح البخاري ج٨ص١۶٨

بازبینی #2
ایجاد شده 4 آوریل 2024 12:55:06 توسط ... .
به روزرسانی شده 16 مه 2024 12:37:09 توسط ... .